اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**البته یک نکته هم در نظر گرفته بشود به طور کلی خیلی آن درهم در اصطلاح هم کتب تاریخ و حدیث و داریم ما حتی حدیث کتب تاریخ اصولا دوتاست یکی نیست یکی وزن است یکی پول است این دو تا اشتباه نشود مثل انگلستان الان پوند هم پول است هم وزن است هم به عنوان پول دارند هم به عنوان وزن بعضی از جاها وقتی درهم به کار برده شده مثلا پیغمبر اکرم مهریه‌ی زن‌ها را پانصد درهم اینجا مراد وزن است پول نیست . پانصد درهم حدود همان یک کیلو و نیم نقره بشود به اصطلاح غرض این نکته را هم در نظر بگیرید ، دینار این طور نیست اما درهم این طور است ، هم در تاریخ هم در روایات هم در روایات ما هم گاهی به معنای پول است هم به معنای به اصطلاح وزن است .**

**یکی از حضار : دینار وزنی فرمودید نداریم**

**آیت الله مددی : دینار را وزنش است یعنی وزنی مقابل با درهم حساب کردند و الا نه به آن عنوان نیست . دینار را به اصطلاح پول بوده اگر هم می‌خواستند وزن بگویند به مقدار طلایی که درش بوده به اصطلاح .**

**در عده‌ای از کتب که الان ما داریم مخصوصا اینهایی که سعی کردند طب قدیم بنویسیند آن جایی که درهم و دینار و اینها آمده در عبارات مثلا درهم را پنج گرم گرفتند یا چهار گرم و نیم اینها غلط است و مخصوصا در مسائلی مثل آن مسائلی که بعضی‌هایشان هم خیلی مواد خطرناکی است اختلاف مقدار و وزن خیلی تاثیر گذار است اشتباه نشود .**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**مرحوم نائینی در مباحث امر این را به صورت اموری به اصطلاح بیان فرمودند امر دومشان ، امر اولشان درباره‌ی لفظ امر بود اینکه فرمودند علو باید درش باشد یا اضافه‌ی بر علو جهت استعلاء باشد یعنی می‌خواهند بگویند که امر کرده یعنی حتی اگر هم طبقه‌اش باشد، من فکر می‌کنم این منشائش این است که در خود ماده‌ی امر عرض کردم دیروز یک نوع اهمیت خوابیده به خاطر وجود اهمیت فرق است بگوید جئتک لامر و جئتک لشیء ، جئتک لشان ، انصافا بین کلمه‌ی امر و شأن و شیء فرق می‌کند ولو به یک معنا لذا یکی از جهاتش هم همین است که امر یعنی جنبه‌ی علوم و استعلا و بالایی را درش فرض می‌کند انصافش این طور است مثل نباء ، خود نباء می‌گویند خبری است که مهم باشد فرق می‌کند خبر ، عم یتسائلون عن نباء العظیم این عظیم برای تاکید است و الا خود نباء مطلق خبر نیست و الی آخر فوائد .**

**در امر دوم که فرمودند وجوب و استحباب خارجان عن مفاد الامر چون بعد بحث را ایشان انجام می‌دهند در صفحه‌ای که بعد می‌آید در صفحه‌ی 135 در اینجا اولا سعی می‌کنند بیان حقیقت وجوب و استحباب را انجام بدهند ثانیا سعی می‌کنند که آیا وجوب استحباب از خود صیغه استفاده می‌شود یا نه البته ایشان در اینجا تعبیرشان این که وجوب و استحباب به حکم عقل است تعبیری دارند در این صفحه‌ی 136 حکما عقلیا و مرادشان حکم عقلی این است که بر عبد واجب است که به اصطلاح امر مولی را انجام بدهد این ربطی به مفاد لفظ ندارد صیغه ندارد این مطلبی است که ایشان فرمودند .**

**لکن من یادم می‌آید زیاد هم یادم می‌آید نه کم دیگر حال تحقیق نداشتم که خیلی جاها ایشان می‌گویند حکما عقلائیا حالا اینجا نوشته عقلیا اما خیلی جاهای دیگر در مطالب دیگرشان کتاب‌های دیگرشان ابواب دیگرشان در فوائد و غیر فوائد من تعبیری که از مرحوم نائینی بیشتر یادم است حکما عقلائیا ، بله حکم عقلی را مرحوم آقای خوئی دارند مرحوم آقای خوئی دارند به حکم عقل واجب است اطاعت مولی بر عبد این را عقلی گرفتند که عرض کردیم خیلی تصور این مطلب از عقل بعید است خیلی بعید است مطلب ایشان .**

**اما عقلائی یعنی جامعه متعارف جامعه در جامعه این طور گرفتند که مولی اگر مطلبی را گفت عبد انجام بدهد این راجع به این مطلب، البته این بیشتر تصوری است که تازگی‌ها شده یعنی مثلا فرض کنید معالم و قوانین همین کتاب‌های متعارف ما و کتب متعارف اهل سنت این را نوشتند که مثلا لفظ دلالت یعنی وجوب هیات افعل ، صیغه‌ی افعل یا لفظ امر دلالت بر وجوب می‌کند و بعضی موارد هم بر استحباب**

 **اینها می‌‌خواهند بگویند نه بحث طلب است لکن این طلب وقتی از طرف مولی گفته شد عبد باید انجام بدهد به حکم عقل عرض کردیم اینکه حکم عقل باشد که خیلی بعید است عقلائی به این معنا که جامعه باشد این هست و الان بیشتر در این حوزه‌های ما بیشتر همین مبنای مرحوم نائینی به اصطلاح یعنی بیشتر روی این حساب می‌کنند که اراده‌ی مولی را بشناسیم ، اراده‌ی مولی که شناخته شد انجام بگیرد .**

**ولذا ان شاء الله شاید عرض بکنیم مرحوم آقا ضیاء خلافا للمشهور حکم تکلیفی را جعلی نمی‌دانند مثلا وجوب را جعلی نمی‌دانند حکم تکلیفی وجوب و استحباب را حکم جعلی نمی‌دانند جعلی یعنی اعتبار ، اعتبار نشده چیزی اعتبار نیست امر حقیقی می‌دانند امر واقعی می‌دانند به این معنا که مولی مثلا می‌گوید بلند شو آب بیاور ، یک بحث این است که مولی اراده‌ی آب خواسته این آب را اصطلاحا اراده‌ی تشریعی می‌گویند اراده‌ی تشریعی این است که انسان یک چیزی را از دیگری بخواهد به اصطلاح آقایان ارکانش سه چیز است مرید و مراد و مرادٌ منه از بچه‌اش می‌خواهد آب بیاورد . اراده‌ی تکوینی دو تاست مرید و مراد من مثلا این استکان را برمی‌دارم مرید و مراد ، دیگر مرادٌ منه به اصطلاح ، اصطلاحشان اینطوری است .**

**حالا به هر حال دقت بفرمایید مرحوم آقا ضیاء می‌گوید یکی اراده‌ی من است اینکه امر واقعی است یکی اینکه من این اراده را ابراز کردم گفتم بلند شو آب بیاور این هم امر واقعی است ابراز اراده امر واقعی است چیز جعلی ندارد درش ، آن وقت به حکم عقل عبد باید وظیفه‌ی عبودیتش این است که مراد مولی را انجام بدهد این هم که به حکم عقل است ربطی به لفظ ندارد لذا ایشان احکام تکلیفی را جعلی نمی‌داند گاهی تعبیر می‌کند اراده‌ی مبرزه گاهی تعبیر می‌کند ابراز اراده حالا و عرض کردیم که این مبنای ایشان هم قابل قبول نیست حالا ان شاء الله می‌آید دیگر در مباحث کم کم می‌آید در این مباحث باید وارد بشویم .**

**علی ای حال این مطلب را اگر حالا همین طور که ما مشغول صحبت هستیم اگر آقایان این دستگاه‌ها نزدشان باشد این ذریعه‌ی سید مرتضی که در حدود 1000 سال قبل نوشته شده 1010 سال قبل ، 1110 سال قبل تقریبا می‌گویند سیصد و سی و سه ، سی و شش ، سی و پنج ، سی و شش وفات ایشان است وفات سید مرتضی نوشتند تاریخ تالیف این کتاب و کتاب مرحوم شیخ طوسی عدة چطوری واقع شده حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم غرض در آنجا هم سید مرتضی می‌گوید که صیغه‌ی افعل دلالت بر وجوب ، بیاورید عبارت ذریعه را ، این به حکم عقل است که باید اطاعت بکنیم این آقایان خیال می‌کنند الان در حوزه‌های ما راه افتاده است چون تا الان در کتاب‌های سابق مثل معالم و قوانین و اینها نوشته بودند که صیغه‌ی افعل برای وجوب است این تازه مثلا راه افتاده که این حکم عقل است وجوب استفاده از خود صیغه نمی‌شود بلکه صیغه‌ی افعل وضع شده برای اصل تلف حالا به قول مرحوم نائینی نسبة ایقاعیة واما وجوب استحباب این از وظائف عبد و عبد باید اطاعت حرف مولی بکند اگر عبارتش را آوردید بخوانید به هر حال این مطالبی است که در اینجا ایشان در امر می‌گوید بعد در صیغه مفصل می‌گوید چون در امر یک دو سطر نوشتند الوجوب والاستحباب خارجان عن مفاد الامر اما شرحش را در صیغه دادند ان شاء الله تعالی می‌آید .**

**الامر الثالث :**

**یکی از حضار : گفته باشند که دلالت صیغه‌ی امر بر وجوب است ؟**

**آیت الله مددی : نیست می‌گوید نیست به لغت نیست ایشان به حکم لغت نگرفته است در ذریعه البته من ذریعه را که الان می‌گویم شاید ده سال دوازده سال پیش دیدم خیلی قبل دیدم عین عبارتش چیزی در ذهنم نیست اصلا**

**یکی از حضار : به شرطی که بعضی از فقها و متکلمین دیگر هم که موجب وجوب می‌شود بعد گفته وانما یعلم الوجوب بدلالة زائدة خودش گفته بدلالة زائدة یعنی و هذا هو مذهب ابی علی وذهب آخر**

**آیت الله مددی : مراد ابی علی جبائی ، این زمانی است این سال من گفتم 300 اشتباه گفتم 436 ، اشتباه کردم 400 و اینها زمانی است که دیگر کلام در اصول خیلی تاثیر گذار است ، از اواسط 300 به بعد کلام در اصول فوق العاده این تاثیرات کلام ابو علی جبائی مرادش است ، ابو علی جبائی و هذا مذهب ابی علی یعنی مذاهب کلامی کاملا در اصول تاثیر گذار است ، دقت می‌فرمایید و اصولا خیلی از کتبی که ما در این زمان نوشته شده ما بین اصول و کلام است و عرض کردیم حتی عده‌ای از کتب که در این زمان و بعد از این در شیعه نوشته شده است خوب دقت بفرمایید اولش کلام است بعدش اصول است بعدش فقه است یعنی این سه تا را با هم آوردند مثل غنیة‌ی ابن زهره ، غنیة النزوع اسم دقیق کتاب فی علمی الاصول والفروع ، علمی مرادش هم از اصول دو علم اصول کلام و اصول فقه است .**

**آن در کتاب جوامع فقیه چاپ شده است آن ناقص است کلام را ندارد اخیرا به نظرم جامعه مدرسین است کیست چاپ کردند غنیة النزوع این کامل است این که اخیرا چاپ شده است کامل است اولش کلام است بعدش اصول فقه است بعدش هم فقه است به ترتیب هر سه را پشت سر هم دارند علی ای حال این جزو مقاماتی است که در آن زمان کاملا مذاهب متکلمین اختلافات معتزله و اشاعره و یا بعد شیعه مستقلا در اصول خیلی تاثیر گذار است فوق العاده تاثیر گذار است .**

**ننوشته بعد که به حکم ؟**

**یکی از حضار : یعنی زیاد نوشته ولی ملخصش این است که می‌گوید صیغه‌ای امر دلالت بر وجوب و ندر می‌کند که نمی‌فهمیم از آن ، یک دلیل خارجی می‌خواهم که بگوییم واجب است یا**

**آیت الله مددی : استحباب وجوب را از خارج باید**

**علی الظاهر این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی دارند که وجوب و استحباب از خود صیغه استفاده نمی‌شود این مطلبی است که از قدیم مطرح شده همان طوری که ایشان به ابو علی جبائی نسبت داده است بیش از هزار سال است این در مباحث کلامی و اصولی مطرح شده است .**

**امر سوم قد ذکر لصیغة امر معانی عدیدة ایضا این مطلبی را که ایشان فرمودند درست است حالا من یادم رفته نمی‌دانم در حاشیه قوانین بود چاپ‌های قدیم که ما دیدیم یا در حاشیه‌ی معالم در چاپ‌های قدیم به نظرم 25 تا نوشته بود برایش یک دو سه تا بیست و پنج یا شاید هم در هدایة المستشهدین که شرح معالم است غرض اینکه ایشان می‌گوید حتی نقل ان بعضا انهاها الی اربعة من به نظرم بیست و پنج ایشان بیست و چهار نوشته است من به نظرم بیست و پنج دیدم او اکثر و عد منها طلب و تعجیز و تحدید و دائما مثال هم زدند از آیات و روایات و اینها برای این بیست و پنج تا مثال زدند خوب معلوم است این مطلب درستی نیست به این معانی نیامده است. این به اصطلاح خلط بین دواعی و معانی شده است .**

**اصولا من عرض کردم کراراو مرارا اصولا کلام غیر از آن معنای اولش که ما غالبا این معنای اولی را با رجوع به فرهنگ‌ها و قاموس‌ها مثلا فرهنگ فرض کنید لغت نامه‌ی دهخدا این معانی اولیه را غالبا با مراجعه‌ی به آنها البته خود لغت نامه‌ی دهخدا معانی ثانویه را هم گاهی می‌آورد نه این که اما ما در کلمه معانی فراوانی داریم معانی ثانویه ثالثیه رابعیه ، معانی این روایت دو جور نقل شده است ان الکلمة لتنصرف الی سبعین وجها ، این سبعین هم برای ان الآیة لتنصرف داریم و ان الکلمة لتنصرف الی سبعین وجها یعنی بسیار نکات ثانوی ثالثی گاهی می‌شود یک عبارتی را از یک آقایی می‌آورند سی مطلب از آن در می‌آورند اینها هست این یک واقعیتی است معانی ثانویه اما این‌ها ربطی به معنای اولی ندارد و یکی از جهاتی که منشاء شده که حتی تصور بکنند چیزی به نام وضع هم ما نداریم .**

**هستند عده‌ای که مثل مرحوم آقای خوئی اصلا وضع را منکرند یعنی لفظ آب وضع شده نه اراده‌ی این معنا شده وضع نیست لذا از آن تعبیر کردند به مکتب تعهد مبنای تعهد ، مبنای تعهد مبنایش این است که بین لفظ و معنا هیچ رابطه‌ای وجود ندارد ، هیچ نحوی از انحاء رابطه ، جزو نحوی از تداعی معانی ذهنی است و الا این تعهدی است که آن وقت چون مساله‌ی تعهد است این تعهد در موارد مختلف ظرافت‌های مختلفی پیدا می‌کند نکات مختلفی پیدا می‌کند که دیگر حالا شرحش احتیاجی نیست .**

**باز هم نوشتند وقد وقع البحث ایضا فی ان ذلک علی نحو اشتراک بعد نوشتند انصاف لا وقع للبحث عن ذلک اصلا جای این بحث نیست همین طور که ایشان فرمودند جای این بحث‌ها نیست ، بله در باب صیغه و ان کان له وقع فی المادة .**

**من کرارا عرض کردم یکی از کارهایی که ما اصولا در لغت در اصول رویش خیلی کار شد هیآت است ، ببینید مرحوم نائینی اینجا می‌گوید در بحث صیغه فایده ندارد هیات ماده هم در کتب لغت ما در کتب اصول خیلی کم شده بحث‌های ثانوی مگر پیش بیاید که کلمه‌ی ماده را بحث بکنیم ، اصولا در این یادتان باشد در کتب اصول روی هیآت بحث می‌کنیم حالا مثلا لا ضرر روی کلمه‌ی ضرر چیست ضرار چیست بحث شده لا تنقض ، نقض چیست ، نقض چون در لغت عرب اشتباه نشود این هم حالا باز یک نکته‌ای است که در استصحاب ، نقض اصولا به دو معنا می‌آید یکی به معنای زوال است یعنی از بین بردن یکی به معنای سست کردن این دو تا معنای مختلف.**

**این‌ها مرحوم شیخ نقض را به معنای دوم گرفتند ، مثل نقضت الحبل ، کالذی نقضت حبلها این آیه‌ی مبارکه است حبل یعنی چند رشته را می‌گیرند به هم می‌پیچند سفت می‌شود باز که می‌کنند شل می‌شود می‌توان قطعش بکنیم ، باز کردن را می‌گویند نقض ، نقضت الحبل یعنی آن ریسمان را باز کردیم ، ریسمان که باز بشود خوب شل می‌شود قطعش آسان می‌شود ، لکن یک معنای نقض به معنای زوال است ها اشتباه نشود پس یکی به معنای سست کردن است یکی به معنای زوال است ، این لا تنقض الیقین بالشک این به کدام معناست ؟ این را مفصلا ما در محلش عرض کردیم .**

**اهل سنت این تعبیر را به معنای زوال گرفتند اشتباه نشود این آشنایی با مبانی مختلف خیلی تاثیر گذار است برای شما ، مرحوم شیخ انصاری به معنای سست کردن گرفته است ، نقضت الحبل و لذا در کتب اهل سنت این قاعده به عنوان الیقین لا یزال بالشک آمده است ، ببینید زوال گرفتند . الان در کتب معروف اهل سنت در اصول عرض کردم قواعد فقه را اهل سنت اسمش را غالبا الاشباح والنظائر می‌گذارند غیر از اصول است ، ما اصطلاحا اسمش را قواعد فقهیه می‌گذاریم که با مسائل اصولیه فرق دارد آنها اسمش را الاشباح والنظائر می‌گذارند که باز هم با مسائل اصولی فرق می‌کند و مرادشان به اشباح و نظائر یعنی یک مطلب کلی است نظیرهای مختلف دارد مثل استصحاب الیقین لا یزال بالشک ، نظائر مختلفی دارد ، دقت می‌کنید لذا به آن می‌گویند الاشباح و النظائر سرش این است مساله‌ی اصولی به آن نمی‌گویند مثل لا ضرر مثل همین قاعده‌ی لا تنقض لا یزال بالشک استصحاب ، الیقین لا یزال بالشک .**

**علی ای حال ما در ماده در کتب اصول بحثمان خیلی کم است روشن شد ؟ کلا ، اما بحثمان در هیات زیاد است یعنی امتیاز اصول در واقع تحقیق هیآت در لغت عرب است ، لذا مرحوم نائینی را دقت بکنید می‌فرماید این فایده‌ای ندارد در صیغه و ان کان له وقع فی در ماده البته اینجا مرادش از ماده ماده‌ی امر است بداهة ان صیغة الامر کصیغة الماضی و مضارع تشتمل علی مادة وهیات ولیس للمادة ، پس مراد این له وقع فی المادة یعنی امر لفظ امر ، بداهة ان صیغة الامر یا صیغة الماضی والمضارع تشتمل علی مادة وهیئة یک نکته‌ای است که من کرارا عرض کردم حالا بعد از این هم خواهد آمد ، آقایان در تفسیر کلمه در تفسیر فعل یک تفسیر واحدی را برای فعل برای خبر و انشاء اقامه می‌کنند به نظر ما این درست نیست این مشکل است خود این مشکل است .**

**مثلا فرض کنید می‌گویند ضرب یک هیات دارد یک ماده دارد چنین و چنان یا یضرب آن وقت اضرب را هم به همینطور گرفتند به نظر ما مشکل دارد حالا این در عبارت ایشان مشکل را می‌گویند کصیغة الماضی والمضارع تشتمل علی مادة ولیس للمادة معنی سواء الحدث حالا به آن مبداء هم می‌گویند کما انه لیس للهیئة معنا سوی الدلالة علی نسبة المادة الی الفاعل ، عرض کردیم ایشان در اینجا اجمالا نوشتند مثلا فعل ماضی نسبت دادن حدث به ذات است به نحو حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود یعنی وقتی می‌گوییم قام قیام را به یک ذاتی نسبت می‌دهیم به این معنا نبود شد ، فقط نسبت نمی‌دهیم حدث هست به عنوان این که نبود شد .**

**نعم تختلف اختلاف نسبة انتساب مادة فلذا فعل ماضی دلالت می‌کند بر نسبت تحققیه اصولا فعل ماضی برای بیان تحقق است از این بیان تحقق نسبت انتزاع می‌شود و فی المضارع تدل علی نسبة التلبسیة عرض کردیم توضیحاتش گذشت و اما فعل الامر اینکه فعل امر را مثل ماضی معنا بکنیم این روشن نیست اشکال این است ، فهی هیئة انما تدل علی النسبة الایقاعیة آن وقت نسبت ایقاعیه حالا ایشان نسبت گرفته یا النسبة الطلبیة گرفته این نسبت ایقاعیة ایقاع یا نسبت ایقاعیة ماهیتا و ذاتا با معنای فعل فرق می‌کند آنجا می‌خواهد بگوید یک حدثی را می‌خواهد بگوید نبود شد و یا نبود و بعد خواهد شد یا الان دارد می‌شود بالاخره به نحوی از زمان در این مساله وارد می‌شود این نسبت در آنجاست در اینجا چنین چیزی نیست ، فعلی را**

**و لذا مثلا می‌گویند اضرب فعل فعلش ضریب انت مستتر ، فاعل ندارد اضرب فاعل ندارد ضرب فاعل دارد حالا هو است یا ضرب زیدٌ ، ضرب فاعل دارد اما فعل افعل صیغه‌ی افعل این فاعل ندارد بلکه این را باید به آن گفت مرادٌ منه مطلوب این اصلا نباید عنوان فاعل، اعراب عرض کردم در لغت عرب متاسفانه در این کتب نحو ما اعراب فعل امر را مثل اعراب فعل ماضی می‌گیرند فعل و فاعل در صورتی که اینجا آن اعراب نیست ، اعراب فعل و فاعل نیست ، اعرابی که هست حدثی است و ماده‌ای است و طلب آن ماده از مخاطب این مخاطب است نه اینکه این فاعل است این مخطوبٌ منه است .**

**من دون ان تکون نسبة الایقاعیة در طلب یا تعیین این مقامات معانی ثانویه و ثالثیه است ربطی ندارد ، غیر ذلک ولوضوح انه لیس معنی اضرب اطلب و لا ، ببینید اطلب آورده ، اطلب که آورد فعل مضارع می‌گیرد لذا فاعل می‌خواهد نه آن فاعل ندارد احدد و لا غیر بل الطلب والتحدید و اینها انما یکون من قبیل الدواعی اینها از قبیل انگیزه‌های ایجاد این ایقاع نسبت ایقاعیه است به قولی و من هنا .**

**آن وقت این بحثی است که عرض کردم چند بار الی الان ما مطرح کردیم حتی قبل از این تعطیل اخیر هم در بحث حواشی نائینی بر مکاسب خواندیم و من هنا تمخضت صیغة افعل للانشاء ، این نکته را هم ما مفصلا عرض کردیم که در لغت عربی ابتدائا جملی را که وضع کردند برای اخبار بود ، برای انشاء بعد وضع کردند آن وقت مشکل در باب انشاء این شد بعضی وقت‌ها الفاظ خاصی را برای انشاء وضع کردند در بعضی از جاها از همان جمل خبریه وام گرفتند به جای اینکه وضع بکنند وام گرفتند ولذا یک مشکل لغت عرب همین است یک مشکل نه لغت عر فارسی هم همین است وقتی گفت فروختم ببینید به فارسی فعل ماضی چرا چون می‌خواست الان بگوید که من می‌خواهم انشاء کنم انشاء یعنی یک چیزی نبوده شد ، ببینید نبود شد و این مسلم هم شد شک درش نیست این که نبود شد مناسب با فعل ماضی است .**

**اما اگر گفت این کتاب به تو می‌فروشم الان در فارسی هم گاهی به کار می‌بریم این خیلی صریح نیست این کتاب به تو می‌فروشم شاید خبر باشد که فردا می‌فروشم . این صریح است در این جهت که فروش نبود شد . صریح در این جهت نیست اما وقتی گفت فروختم صریح در این جهت است دقت فرمودید ؟ لذا آمدند فعل ماضی را وام گرفتند دیگر ایشان متعرض آداب صیغة الماضی حیث انهما یصلحان لکل من الانشاء والاخبار ، یصلحان نیست اساسا وضع برای اخبار شده در مقام انشاء لفظی را برای آن وضع نکردند برای صیغه‌ی افعل وضع کردند برای آن نکردند .**

**اما الماضی فوقوعه انشاء فی باب العقود واضح انشاءا توضیحاتش را عرض کردیم نکته‌ی خاصی ندارد . و اما المضارع فانشاء العقد به محل خلاف و اشکال عرض کردم چون درش شبهه دارد که خبر می‌دهد فردا می‌فروشم ، این کتاب را به تو می‌فروشم آن وقت اینها یک بنایی دارند خوب دقت بکنید چون امور اعتباری نیست و هست می‌شود خوب دقت کنید قوام امر اعتباری به این است که نیست این مفروغ عنه است و هست می‌شود می‌گویند در مقام ابراز باید یک لفظی را بیاورید که صریحا این معنا را بگوید احتمال خلاف درش نباشد روشن شد ؟**

**این کتاب را به تو می‌فروشم ما الان در فارسی به کار می‌بریم ، در انشاء هم به کار می‌بریم این کتاب را به تو می‌فروشم اما اگر خوب دقت بکنید می‌گوید آقا شاید گفت فردا نمی‌فروشم ببینید شاید و الا الان ما روی ارتکازات عرفی‌مان برای انشاء به کار می‌بریم ، پس بنابراین نکته‌ی اینکه فعل مضارع را برای عقود نیاوردند چون درش شبهه هست ، یعنی این مسلم نیست که نیست هست شد ، نیست هست شد ، با فعل ماضی مسلم است با فعل مضارع مسلم نیست .**

**آن وقت مرحوم نائینی در آن حاشیه‌ی مکاسبش هم دارد اینجا هم دارد ایشان می‌گوید ماضی را در عقود به کار می‌برند فعل ماضی را در باب عقود ، مضارع را فانشاء العقد به محل خلاف و اشکال عرض کردم انصافا می‌شود به کار برد با قرائن لکن چون شبهه می‌آید و بنایشان به این است که این انتقال و ملکیت نبوده باید قطعا با لفظی باشد که صریح است در انتقال اشکال این است اشکالی که در باب مضارع است این است .**

**نعم المضارع انما یقع انشائا فی مقام الطلب والبعث کیصلی ، آنجا هم دارد در حاشیه ، لذا مضارع را چون نسبت تلبسی است به قول ایشان در باب احکام به کار می‌برند اعتبارات قانونی چرا چون من نماز که نخواندم می‌گوید یصلی این می‌خورد به اینکه بعد نماز ، بعد هم می‌خورد ، یصلی با بعد هم می‌خورد . در باب احکام به کار برده می‌شود فعل مضارع اما در باب عقود فعل مضارع روشن شد ؟ این را در منیة الطالب هم دارد ایشان خواندیم ما آنجا .**

**وما شابه هذا بخلاف الماضی فانه لم یعهد وقوعه انشائا فی مقام البعث والطلب ، شاید مثلا حالا این نیم سطر را که بنده نفهمیدم اینقدر ما روایت داریم اعاد صلاته ، حالا ایشان شاید مرادش چیز دیگری باشد نمی‌دانم .**

**البته یک چیز هست آن نکته‌ی فنی بود که ما عرض کردیم ببینید ممکن است کلمه‌ی اعاد یک اصطلاحی شده که در زبان فقها در قرن اول و دوم شده یعنی کانما فقیه خبر می‌دهد اعاد صلاته اما در روایات ما آمده است لذا ما عرف‌ها را جدا کردیم لغت گفتیم عرف فقها گفتیم عرف متشرعه گفتیم این سر اینکه این ها را جدا کردیم این بود در عرف فقها اعاد و در عرف روایات ما کاملا واضح است .**

**ابتدائا و ان استعمل فی قضایا الشرطیة فی ذلک ان جائک زیدٌ اکرمته ، اینها اصطلاح دارند که اگر فعل ماضی در جزا آمد ینقلب مضارعا ، این اصطلاح را شاید شنیده باشید این اصطلاح مرادشان این است این ینقلب مضارعا یعنی ان جائک زیدٌ اکرمته یعنی بعد از آمدن اکرامش بکن این فعل مضارع بعد از آمدن است ایشان می‌گوید بله در باب قضایای شرطیه لانقلابه فیها الی الاستقبال اصطلاحی است که فعل ماضی در این جور موارد منقلب به استقبال می‌شود ولکن استعماله فی الطرف فی غیره مما لم نعهده . خیلی خوب بسیار خوب ، این مطلب ایشان خیلی قابل قبول نیست .**

**مطلب دیگری که ایشان در اینجا نفرمودند و لکن در آن جا گفتند جمله‌ی اسمیه است ، آیا جمله‌ی اسمیه در مقام انشاء یک در مقام احکام و تشریع دو به کار برده می‌شود یا نه ؟ در مقام انشاء انا بایعٌ لک کتابی در مقام انشاء انا بایعٌ لک کتابی انشاء می‌شود برای عقد به درد می‌خورد ؟ انا بایعٌ لک کتابی ، یکی دیگر هم در مقام احکام اعتبارات مثلا بگوییم زید خارج یعنی یخرج یجب علیه ، این یک بحثی است قدیمی است تازگی هم دیدم یک آقایی در این مجلات علمی یک مقاله‌ای نوشته عده‌ای از اقوال سابقه‌ی نحوی‌ها و اصولی‌ها را ذکر کرده است مثل مرحوم آقای خوئی مدعی بودند که این نمی‌شود مثل انت طالب چرا در غیر آن نمی‌شود ، مرحوم نائینی هم اینجا این را دارد.**

**عل ای حال به نظر ما جمله‌ی اسمیه هم می‌شود اما خیلی قرینه می‌خواهد در انشاء طبعا قرینه‌ی بیشتری می‌خواهد و این هم خیلی چیز عجیبی نیست حالا به لغت مختلف العاریة مردودة یعنی یجب ردها چیز خاصی نیست که جمله‌ی اسمیه بخواهد استعمالش مشکل داشته باشد .**

**بعد هم توضیح می‌شود فتحصل آخر تحصل را خود آقایان بخوانند دیگر چیز دیگری ندارد ، بحث بعدی بحث طلب و اراده است که خوب بعضی از آقایان خیلی ...**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**